

شاقولی به نام آقای حسینیان

عبدالله شهبازی

شماره: 8702171115

87/02/17 - 22:05

گروه سیاسی / حوزه احزاب و تشکلات



متن سخنان حسینیان درباره موضوع آفت‌های انقلاب اسلامی

خبرگزاری فارس: رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی در جمع دانشجویان دانشگاه امیرکبیر گفت: از الطاف الهی جریان دوم خرداد که اوج ظهور ضد ارزش‌ها بود بوجود آمدن نسلی متفکر و اصیل بود.

۱- تقابل تبلیغی هفته‌های اخیر با من قدرتمندتر از تصوّر پیشینم بود. افشاگری‌های من با مقابله کسانی مواجه شد که گمان نمی‌بردم و شگردها و شیوه‌هایی به کار گرفته شد غیراخلاقی‌تر از آن‌چه می‌پنداشتم. برای نمونه، شخصی، که تا دیروز دوست، ولی افراطی، می‌دانستم، در جمعی از فعالین جنبش دانشجویی در تهران حضور یافته، به شدت از من بدگویی کرده و تا بدان‌جا تاخته که مرا «مشکوک» نامیده و دانشجویان را از همراهی با من نهی کرده است. این پیش از انتشار یادداشت من درباره حسینیان و سعید امامی است و پس از انتشار رساله «زمین و انباشت ثروت: تکوین الگارش‌ی جدید در ایران امروز». از اینرو، برای عملکرد او توجیهی نمی‌یابم جز وابستگی به همان کانون‌های مافیایی و اجرای «اوامر» آنان؛ به‌رغم چهره «انقلابی» و به‌رغم هیاهویی که این روزها برای جلب توجه همگان، یا برای سرگرم کردن دانشجویان، برانگیخته است.

۲- پخش شایعه پناهندگی من به آمریکا یا انگلیس گسترده‌تر از آن بود که تصوّر می‌کردم. حتی در اخبار رادیویی فارس نیز پناهندگی من به انگلیس را اعلام کرده بودند. این در حالی است که من سخنی تازه نگفته بودم. در ماه‌های اخیر، تنها فاش‌تر و آشکارتر از گذشته سخن گفتم. این فاش‌گویی بر بنیاد نظری همان تحلیل‌های یکی دو دهه اخیر من بود؛ همان تحلیل‌هایی که در مصاحبه با مجله *زمانه* (سال اول، شماره ۵ و ۶، بهمن و اسفند ۱۳۸۱) نیز بیان شده بود. کسانی که مرا می‌شناسند می‌دانند که سال‌هاست موضع من همین است و تغییر نکرده. از سال‌ها پیش‌تر از دو خرداد ۱۳۷۶ و

آغاز «گلاسنوست ایرانی» تا به امروز. (بنگرید به کارنامه فکری و سیاسی من پس از انقلاب در این آدرس: [۱])

من در همان زمان که شاپور بختیار به قتل رسید قتل او را، بر اساس تحلیل، به سرویس اطلاعاتی اسرائیل منتسب کردم؛ در زمان حادثه میکونوس نیز چنین تحلیلی عرضه کردم، و در حوادث مشابه. شادم که امروزه می‌دانم در مسئله قتل شاپور بختیار موضع رهبری انقلاب نیز چنین بوده است. و نیز در همان زمان که دکتر احمدی‌نژاد آقای پورمحمدی را به عنوان نامزد وزارت کشور معرفی کرد، در مقاله‌ای مؤثر و ماندگار نقش او را در گشادن پای کمپانی‌های انگلیسی- صهیونیستی به ایران بیان کردم. (بنگرید به یادداشت: «مافیای نفت و گاز ایران چگونه شکل گرفت»، ۳۱ مرداد ۱۳۸۴) [۲] امروزه صحت داوری من درباره ناکارآمدی پورمحمدی، در مقام وزیر کشور، به اثبات رسیده و یقین دارم تحلیل‌های دیگر من در یادداشت فوق نیز به اثبات خواهد رسید. طغیان ناگهانی کینه «آقای حسینیان و دوستانش» علیه من به این دلیل است.

۳- جبهه‌ای هماهنگ و سازمان‌یافته علیه من گشوده شده. این جبهه در داخل و خارج کشور واحد سخن می‌گوید. از کارمند آقای حسینیان در مرکز اسناد انقلاب اسلامی [۱] تا ویراستاران مجهول‌الهویه و احتمالاً بهائی «ویکی‌پدیا» [۲] علیه من یکسان راست و دروغ بهم می‌بافند. سخنی واحد در دو قالب بیان می‌شود. در روزهای اخیر، زندگینامه من در دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» را تغییر داده و به همان سبک و سیاقی بازسازی کرده‌اند که در وبگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی آمده. تنها با این تفاوت که من در «ویکی‌پدیا» در زمره «بهائی ستیزان» نیز جای گرفته‌ام. کارمندان دستگاه آقای حسینیان «پرونده‌سازی امنیتی» علیه من را آغاز کرده‌اند: مرا «مردی با سابقه اعتقادی و خانوادگی نه چندان مشعشع» خوانده‌اند و مفسدین پنهان شده در کسوت سپاهی را، که افشای‌شان کردم و حکم عزل آنان صادر شده، «فرماندهان خوش‌نام نظامی و مجاهدان راه خدا» نامیده‌اند و در نهایت نهادهای امنیتی را علیه من برانگیخته‌اند. [۳] این کوتاه قامت‌ان، که پیشینه و کارنامه فردی و خانوادگی‌شان را در تاریکی پنهان کرده و در برابر چشم همگان قرار نمی‌دهند، نمی‌دانند من شناخته شده‌تر از آنم که با «شاقول» ایشان سنجیده و «تراز» شوم. بدینسان، کسی که تا هم امروز از سوی دشمنان انقلاب «مورخ رسمی جمهوری اسلامی» نام گرفته و به این اتهام مورد حمله بوده، با «شاقول» آقای حسینیان و شرکا به «ضد انقلاب» بدل شده و در کنار گرداننده وبگاه فردا (سردار مرتضی طلایی فرمانده پیشین نیروی انتظامی تهران بزرگ و عضو کنونی شورای شهر تهران) و «دست‌های پنهان»

مرتبط با شهبازی (یعنی آقای داوود احمدی‌نژاد، رئیس دفتر ویژه بازرسی ریاست جمهوری، و برخی گردانندگان جنبش دانشجویی) به «جاسوسی برای سیا» متهم گردیده! [۱] ظاهراً، «شاقول» انقلابی و ضد انقلابی بودن، و حتی میزان «مسلمان» و «غیرمسلمان» بودن، نوع رابطه با آقای حسینیان و دوستانش است. در سطور بعد این «شاقول» و «میزان» را، که با خودشیفتگی بیمارگونه خود را تالی تلو آیت‌الله کاشانی می‌داند، بهتر خواهیم شناخت.

۴- آقای حسینیان در سخنرانی ۱۷ اردیبهشت، که به دعوت بسیج دانشجویی دانشگاه امیرکبیر برگزار شد، به یادداشت من و مطالبی که درباره سعید امامی گفته بودم پرداخته است. او سخنی درباره عمده‌ترین داده‌های مستند و پرسش‌هایی که مطرح کرده‌ام نگفته و به‌عکس، با هیاو و توهین‌هایی به‌دور از شأن فردی در کسوت روحانیت، مرا مورد هتاکی سخیف قرار داده و فراتر از آن به پدر شهید و خاندان من نیز اهانت کرده است؛ خاندانی که در فارس به خوشنامی شهره است (بنگرید به کارنامه خاندان من در رساله «زمین و انباشت ثروت» در این آدرس [۱]) و پدری که عارف بزرگ معاصر، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسنعلی نجابت او را در شعرش «محب احمد» خوانده [۲] و در نامه آیت‌الله سید هاشم رسولی (دفتر اقامتگاه امام خمینی در قم، شماره ۳۵۰، مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۵۸) از سوی امام راحل از او با عنوان «شهید مجاهد» یاد شده. در سطور بعد میزان تقید و تعلق آقای حسینیان به «ولایت» و نسبت مواضع ایشان با مواضع رهبری انقلاب را در مسئله «قتل‌های زنجیره‌ای» خواهیم شناخت.

آقای حسینیان، در مقابل مستندات و اطلاعات ارائه شده از سوی من، چنین گفته است:

«من از شهبازی با آن سابقه خانوادگی که داشتند، ناراحت نشدم و خوشحالم از این که انسان‌های بدی مثل او مرا مورد فحاشی قرا می‌دهند؛ چون بنده احساس می‌کنم که انسان تاثیرگذاری هستم که چنین رفتاری با من می‌شود... من به این دوستان [گردانندگان وبگاه‌های تابناک و فردا] تذکر می‌دهم که... چرا با آبروی دیگران بازی می‌کنند... حرف‌های دیوانه‌ای مثل شهبازی نباید بر رفتار آنها تاثیر بگذارد.» (شبکه خبر دانشجو، چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۷) [۱]

این در حالی است که نحوه انعکاس خبر یادداشت من درباره حسینیان در وبگاه‌های فوق به سود ایشان و علیه من بود.

۵- متأسفانه، «شاقولی به نام آقای حسینیان» در مدرسه حقانی شکل گرفت؛ مدرسه‌ای که برخی از برجسته‌ترین مفاخر انقلاب و اسلام از سال ۱۳۴۳ در آن تدریس و تلمذ می‌کردند، مدیریتش با عالمی وارسته و برجسته چون آیت‌الله شهید قدوسی بود، و برخی چهره‌های برجسته علمی و سیاسی به انقلاب و نظام تقدیم کرد. آیت‌الله شهید بهشتی، که در سال‌های اولیه پس از انقلاب دومین مدیر نظام جمهوری اسلامی پس از امام راحل به‌شمار می‌رفت، آنگاه که به دلیل فشار این‌گونه «شاقول‌ها» تدریس در مدرسه حقانی را ترک کرد، در جمع گروهی از طلاب مدرسه فوق گفت:

«مدرسه‌ای که بخواهد یک مشت انسان لجوج، پرخاشگر بی‌جا و متعصب تربیت کند که نتوانند با همه دو کلمه حرف بزنند چه ارزشی دارد؟ این نوع موضع‌گیری‌ها بسیاری از افراد را به یاد چماق‌های تکفیری می‌اندازد که در تاریخ درباره عصر تفتیش عقاید کلیسا و قرون وسطی خوانده‌اند.» (آیت‌الله شهید بهشتی، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، تهران: انتشارات بقیه، ۱۳۷۸)

سلوک و کردار سیاسی آقای حسینیان، به‌ویژه شیوه برخوردش به مورخ و تحلیل‌گر سیاسی شناخته شده‌ای چون من، مصداق بارز تعابیر شهید بهشتی است.

۶- متضرران از انتشار رساله من، یعنی کانون‌های مافیایی در حوزه‌های مختلف، علیه من بسیج شده و اتهاماتی رواج می‌دهند. می‌گویند من به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یا وزارت اطلاعات اهانت کرده‌ام.

همگان از پیشینه و تعلق من به انقلاب و نظام مطلع‌اند. این‌گونه اتهامات قابل‌الصاق به من نیست. اگر من چنان «اهریمنی» باشم که آقای حسینیان ساخته است، باید تمامی کارنامه علمی مرا، به عنوان یکی از بنیانگذاران تاریخنگاری جدید و پژوهش سیاسی در جمهوری اسلامی ایران که بارها مورد تأیید و التفات حضوری و کتبی رهبری معظم انقلاب و مقامات بلندپایه نظام قرار گرفته، کتاب پنج جلدی *زرسالاران* او در سال ۱۳۸۵ به عنوان «کتاب سال» شناخته شده و از سوی بسیاری از کانون‌های علمی و سیاسی به عنوان جدی‌ترین پژوهش تاریخی در زمینه یهودیت و صهیونیسم مورد تجلیل قرار گرفته، و نیز کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، مشتمل بر خاطرات ارتشبد فردوست و پیوست‌های من در جلد دوم، که به عنوان پرتیراژترین و مؤثرترین کتاب تاریخی پس از انقلاب شناخته می‌شود، و تمامی دستاوردهای پژوهشی من در حوزه‌های مختلف تاریخنگاری و اندیشه سیاسی یکسره باطل اعلام گردد. در مقابل، آقای حسینیان چه آثار و دستاوردهای پژوهشی را می‌خواهد جایگزین آن کند؟ کتاب قطور و کم‌محتوای *چهارده*

سال رقابت / ایدئولوژیک شیعه در ایران، منسوب به خود را، که مملو از خطاهای تاریخی و مستند به منابع جعلی چون خاطرات منسوب به فریده دیا و تاج الملوک پهلوی است و گویا توسط کارمندان ایشان تدوین و به نام ایشان منتشر شده؟ راستی، چرا آقای حسینیان در کتاب فوق، منتشره در سال ۱۳۸۳، در فهرست منابع خویش حتی نام یکی از آثار مرا به عنوان منبع ذکر نکرده است؟!

۷- تعلق من به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی روشن است. آنچه من کردم افشای باندی تبه کار از ملبسین به کسوت مقدس سپاهی بود که در طول یک دهه اخیر در شهر شیراز و استان فارس بدنامی بزرگی برای سپاه به بار آورد و این مسئله پنهان نبود. افشای مستند من، با نگاه مثبت، مورد توجه مقامات عالی سپاه قرار گرفت و هم‌اکنون با جدیت در حال پیگیری است. این مفسدین، برخلاف نوشته کارمند آقای حسینیان «فرماندهان خوش‌نام نظامی و مجاهدان راه خدا» نبودند؛ دزدانی بودند در کسوت مقدس پاسداری که یا برکنار شدند یا در شرف برکناری‌اند و پرونده‌شان به زودی در محاکم صالحه نظامی مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت. میزان چپاول آنان به صدها میلیارد تومان می‌رسد. چه علقه‌ای سبب شده که این تبه کاران چنین مورد دفاع قرار گیرند؟

در مورد وزارت اطلاعات نیز موضع من روشن است. من بنیانگذار نامدارترین و مؤثرترین مؤسسه پژوهشی وزارت اطلاعات، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بوم و بیش از یک دهه گرداننده آن. اندکی بعد، با دستور مقام معظم رهبری بازسازی مرکز اسناد آشفته بنیاد مستضعفان و جانبازان را نیز به دست گرفتم که در آن اسناد خصوصی و کتابخانه‌های شخصی بیش از ده هزار خانواده مؤثر دوران پهلوی و قاجار نگهداری می‌شد. خدمات علمی و پژوهشی من مسئله‌ای پنهان نیست و در طول دو دهه اخیر هیچ پروایی نداشتم که ضدانقلاب به دلیل این تعلق مرا مورد حمله قرار دهد و «شکنجه گرم» بنامد. در این حوزه «صف شکن» بودم و کوشیدم همان سنن جافتاده در کشورهای از نظر پژوهشی پیشرفته را در ایران رواج دهم و ثابت کنم که محقق تاریخ و اندیشه سیاسی معاصر ایران بدون دستیابی به مراکز و اسناد اطلاعاتی نمی‌تواند راه به جایی برد.

اگر از «نفوذ» کسانی چون سعید امامی (اسلامی) یا مهرداد عالیخانی (صادق) و دیگران در وزارت اطلاعات سخن گفته‌ام، یا خواهم گفت، تضعیف دستگاه اطلاعاتی نیست، تقویت آن است. بدون چنین نقادی نمی‌توان ریشه ناکامی‌ها و مخاطرات را شناخت یا در مقابل خطرات کنونی مجهز و هشیار شد.

۸- آن چه درباره سعید امامی نوشتم، یا خواهم نوشت، مستند و متکی بر پژوهش شخصی من است. آقای حسینیان در سخنرانی دانشگاه امیرکبیر به این پژوهش اعتنا نکرده، نه از پیوندهای خانوادگی سعید امامی سخن گفته نه از سوابق قابل تأمل فردی اش. او تنها به اهانت به من بسنده کرده.

دانشته‌های من از سعید امامی بیش از آن است که نگاشتم. تردید ندارم که امامی عامل «نفوذی» در دستگاه اطلاعاتی کشور بود. این نظر را چرا باید به تضعیف دستگاه اطلاعاتی کشور تأویل کرد؟ مگر پیش از آن نفوذی‌هایی چون محمدرضا کلاهی (جوانی بیست ساله، عامل انفجار ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ و شهادت آیت‌الله بهشتی و دیگران) و مسعود کشمیری (دبیر شورای عالی امنیت ملی و عامل انفجار ساختمان نخست‌وزیری در زمان اجلاس شورای امنیت ملی در ۸ شهریور ۱۳۶۰ و شهادت شهید رجایی، رئیس‌جمهور، و شهید باهنر، نخست‌وزیر، و دیگران) و ناخدا بهرام افضلی (فرمانده نیروی دریایی جمهوری اسلامی) و دیگران در عالی‌ترین سطوح نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی نبودند؟ آیا افشای آنان تضعیف دستگاه اطلاعاتی یا نظامی یا اهانت به این نهادها بود؟ کشمیری چنان مورد اعتماد شهید رجایی بود که گاه به اصرار رجایی پیشنهاد می‌شد و رجایی و دیگران در پشت سرش نماز می‌خواندند. سعید امامی هر چند متظاهری بزرگ بود ولی هیچگاه در این زمینه به پای کشمیری نرسید.

۹- آقای حسینیان در سال‌های اخیر به گونه‌ای سخن گفته و می‌گوید که گویا سالیان مدید از ارکان نظام اطلاعاتی کشور بوده و به این دلیل به دفاع از حیثیت دستگاه اطلاعاتی و کارکنان آن ملتزم و ذیعلاقه است. او در سخنرانی معروف سال ۱۳۷۸ در مدرسه حقانی درباره قتل‌های زنجیره‌ای خود را چنین معرفی کرد:

«من هم قاضی بودم. در این کشور هیجده سال قضاوت کردم. سخت‌ترین جاها و امنیتی‌ترین پرونده‌ها هم بنده رسیدگی کردم. هیچ کس هم نمی‌تواند ادعا بکند به اندازه من امنیتی‌ترین پرونده‌ها را رسیدگی کرده.» (وبلاگ «طرفداران شهید سعید امامی») [۱]

هر چند این گفته مبهم است ولی بدون تصریح به خواننده چنین القاء می‌کند که گویا حسینیان هیجده سال حاکم شرع وزارت اطلاعات بوده است. عدم پاسخگویی به این ادعا سبب شده که بسیاری از مردم واقعاً او را یکی از گردانندگان وزارت اطلاعات و نماینده قوه قضائیه در این وزارتخانه از بدو تأسیس آن پندارند. چنین نیست. وزارت

اطلاعات در مهر ۱۳۶۳، با ادغام برخی نهادهای اطلاعاتی در مجموعه‌ای واحد، تأسیس شد و آقای حسینیان تنها به مدت دو سه ماه نماینده دادستان انقلاب در وزارتخانه تازه تأسیس فوق بود. در آن زمان میان دستگاه‌های اطلاعاتی و قضایی رابطه نزدیک وجود نداشت و مقامات اطلاعاتی جزئیات پرونده را در اختیار مقام قضایی قرار نمی‌دادند. کار آقای حسینیان به صدور احکام شنود و بازرسی و تعزیر محدود بود. در این دوران کوتاه دو سه ماهه، حاصل کار آقای حسینیان چنان درخشان بود که وی را به عنوان دادستان انقلاب به سیستان و بلوچستان فرستادند. در عرف اداری، چنین تغییر جایگاهی به معنی تنزل و تبعید است. از آن پس، آقای حسینیان جایگاهی در تشکیلات اطلاعاتی کشور نداشت و نامی از او نبود تا در سال ۱۳۷۴ که، با حمایت برخی محافل بسته قدرت و دوستانش، با اشغال جایگاه آقای سید حمید روحانی (زیارتی)، که با فرمان امام راحل و به عنوان یکی از نزدیک‌ترین کسان به ایشان بنیانگذار و رئیس مرکز فوق بود، در مقام ریاست مرکز اسناد انقلاب اسلامی جای گرفت. در آن زمان این نهاد، در مقایسه با مراکزی چون مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی و مرکز اسناد بنیاد مستضعفان (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران)، نهاد پژوهشی درجه اول به‌شمار نمی‌رفت. شهرت آقای حسینیان از سال ۱۳۷۷ است که با برنامه تلویزیونی «چراغ» جنجال آفرینی علیه پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را آغاز کرد و، چنان‌که خواهیم گفت، در برابر تحلیل و نظر رهبری انقلاب ایستاد.^۱

۱۰- پدیده‌ای که با نام «قتل‌های زنجیره‌ای» در تاریخنگاری معاصر ایران به ثبت رسید، با قتل مجید شریف در ۲۷ آبان ۱۳۷۷ آغاز شد. در نیمه شب جمعه ۲۹ آبان ۱۳۷۷ اتوبوس حامل گروهی از بازرگانان آمریکایی مورد حمله قرار گرفت. این همان ماجرای است که به عنوان نقطه عطف در فعالیت گسترده کمپانی‌های انگلیسی- صهیونیستی در ایران و آغاز شکل‌گیری «مافیای نفت و گاز ایران» شناخته می‌شود. (بنگرید به یادداشت من در این

۱. از سال ۱۳۷۲، با انتشار جلد سوم کتاب نهضت/امام خمینی، که متضمن مواضع تند علیه دکتر علی شریعتی بود، موجی بزرگ بر ضد آقای روحانی آغاز شد و این دستاویز و بهانه‌ای شد برای تهاجم برخی محافل قدرت به منظور تصاحب مرکز فوق. سرانجام، پس از یک دوره رکود، در سال ۱۳۷۴ آقای روح‌الله حسینیان ریاست مرکز اسناد انقلاب اسلامی را به دست گرفت. آقای سید حمید روحانی مدتی ریاست هیئت امناء را به دست داشت تا سرانجام او را از این سمت نیز برکنار کردند و آقای مصطفی پورمحمدی ریاست هیئت امناء را به دست گرفت. هم‌اکنون هیئت امناء مرکب از سه فرد فوق است ولی متأسفانه آقای روحانی عملاً نقشی در اداره مرکز اسناد انقلاب اسلامی ندارد.

باره) [۱]

روز بعد، ساعت یازده شب شنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۷، داریوش فروهر و همسرش، پروانه اسکندری، در خانه‌شان به شکلی فجیع به قتل رسیدند. یکشنبه اول آذر ۱۳۷۷ اعلامیه گروهی به نام «فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب» منتشر شد که مسئولیت حمله به اتوبوس بازرگانان آمریکایی را به عهده گرفت. امروزه ما آمران و گردانندگان این حادثه مشکوک را، که از جایگاه تعیین کننده در نفوذ بعدی کمپانی‌های صهیونیستی در ایران برخوردار است، با اسم و رسم می‌شناسیم. فرماندهی تیم عملیاتی فوق را فردی شیرازی به نام آقای ج. و. به دست داشت. پنجشنبه ۱۲ آذر محمد مختاری، عضو کانون نویسندگان، ناپدید و روز بعد جسد او در پشت کارخانه سیمان شهر ری پیدا شد. ۱۸ آذر محمد جعفر پوینده، عضو دیگر کانون نویسندگان، مفقود و شنبه ۲۱ آذر جسد وی در پل بادامک شهریار پیدا شد. در همین روز، رئیس جمهور وقت، آقای خاتمی، کمیته ویژه‌ای را برای تحقیق درباره «قتل‌های زنجیره‌ای» تشکیل داد. دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۷ مقام معظم رهبری در دیدار عمومی قتل‌های فوق را محکوم کردند.

در ۲۹ آذر دومین اعلامیه گروه مجهول «فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب» منتشر شد که طی آن «اعدام انقلابی» داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده را به عهده گرفته بود. این گروه، که بعدها چند اعلامیه مشابه منتشر کرد، و می‌کوشید خویشین را «عاشق ولایت و رهبری» نشان دهد، هیچگاه به‌طور رسمی شناخته نشد. تسمیه «مصطفی نواب» نیز مبهم مانده است. حدس می‌زنم نویسندگان بی‌سواد اعلامیه‌های فوق نام کوچک شهید سید مجتبی نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام، را به اشتباه «مصطفی» می‌نگاشتند. چنین بی‌سوادی‌های عجیب را بارها دیده بودم. زمانی حیرت زده شدم که دیدم یکی از مقامات ظاهراً دارای سوابق مفصل دینی «والسلام علی من اتبع الهدی» را به غلط «والسلام علی من التبع الهدی» می‌نویسد، این اشتباه را دائم تکرار می‌کند و کسی تذکر نمی‌دهد!

شنبه ۱۲ دی سید مصطفی کاظمی (موسوی) و مهرداد عالیخانی (صادق)، دو تن از مقامات وزارت اطلاعات، به اتهام هدایت این قتل‌ها دستگیر شدند. چهارشنبه ۱۶ دی وزارت اطلاعات با صدور اطلاعیه‌ای قتل‌های فوق را به عنوان کار محفلی خودسر در این وزارتخانه اعلام کرد. سه‌شنبه ۲۲ دی ۱۳۷۷ آقای حسینیان در برنامه‌ای به نام «چراغ»، که به‌طور مستقیم از تلویزیون پخش شد، مقتولین را «ناصری» و «مرتد» خواند. این سخنان او، که موضع‌گیری صریح در مقابل دیدگاه مقام معظم رهبری بود، جنجالی بزرگ به‌پا کرد. در نتیجه، رهبری در خطبه نماز جمعه ۲۵ دی به صراحت بار دیگر قتل‌ها را محکوم کرد و آن را،

بر اساس تحلیل و شواهد و قرائن، به سرویس‌های توطئه‌گر خارجی منتسب نمود. رهبری انقلاب بعدها نیز، چنان‌که خواهیم دید، بر این نظر استوار ماند.

دوشنبه ۵ بهمن، سعید امامی (اسلامی)، معاون پیشین امنیت وزارت اطلاعات و مشاور وقت وزیر اطلاعات، دستگیر شد. سه‌شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۷۷ آیت‌الله دری نجف‌آبادی، وزیر اطلاعات، استعفا داد. چهارشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۷۸/۱۷ ژوئن ۱۹۹۹ در ساعت ۹:۱۵ صبح سعید امامی با خوردن داروی نظافت در حمام بازداشتگاه اقدام به خودکشی کرد. او را به بیمارستان لقمان منتقل کردند. در آن زمان ریاست بیمارستان یا ریاست بخش مربوطه با دکتر امیدوار رضایی، برادر سردار محسن رضایی، بود. شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۷۸/۱۹ ژوئن ۱۹۹۹، ساعت ۹:۴۰ صبح سعید امامی در بیمارستان درگذشت در حالی‌که میزان مسمومیت وی در حدی نبود که مرگش را سبب شود. بعدها، بسیاری از تحلیل‌گران مرگ سعید امامی را «مشکوک» ارزیابی کردند. دیدگاه مقام معظم رهبری نیز همین بود.

شنبه اول تیر ۱۳۷۸، پس از اقامه نماز جماعت، از ساعت ۲۱:۳۰ تا ۲۴:۱۵، جلسه سران سه قوه (آقایان خاتمی و ناطق نوری و محمد یزدی) و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی (رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام)، با حضور آقایان یونسی (وزیر اطلاعات) و نیازی (رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح) و سه تن مسئولان پرونده، در حضور مقام معظم رهبری تشکیل شد. در این جلسه رهبری برخی رهنمودهای مهم در زمینه رسیدگی به این پرونده ارائه دادند. بخشی از بیانات ایشان و آقای خاتمی، رئیس‌جمهور، به شرح زیر است:

«مقام معظم رهبری: من یک مقدمه‌ای عرض کنم. الان از لحاظ اطلاعاتی و فعالیت و جهاد اطلاعاتی کشور در یک وضعیت بسیار حساسی است. اگر آن را تشبیه به یک مسئله محسوس کنیم باید گفت قطار اطلاعات که خیلی هم مهم است از پیچ و گردنه سخت و حساسی در حال عبور است. اگر انشاءالله به فضل الهی، همچنان‌که شواهد و قرائن تأیید می‌کند، با مهارت و خوبی از این گردنه عبور کنیم توفیقات خوبی خداوند متعال نصیب می‌کند. مسئولین کشور، رؤسای محترم قوا و آقایان که هستند خوب است که در جریان مسائل لازم این قضیه قرار گیرند. حل این قضیه را فراتر از یک مسئله اطلاعاتی که به آن مبتلا شده‌ایم می‌دانم. مسئله خیلی مهم‌تر است. دشمنان ما برای ما برنامه‌ریزی کرده‌اند. زودتر و تهاجمی وارد شده‌اند. موضع ما تدافعی است. مسئله بسیار مهم است. پیچیده و عمیق و وسیع است. اما این‌که به فضل پروردگار و هدایت اطلاعاتی دستگاه اطلاعات توفیق پیدا کرد که وارد آن بشود جزو مصادیقی است که امام رضوان

الله تعالی علیه می فرمودند: "من دست قدرت الهی را می بینم در مسائل..." به آقای خاتمی گفتم شما آقایان را دعوت کنید. امروز به دلم شور افتاد که نکند دیر بشود. چون قضیه مهم است...

ببینید، قبای دشمن لای در گیر کرده، گوشه ای از دزد در دست ماست و او دارد جنجال می کند تا ما رهایش کنیم. هنر اطلاعاتی این است که نگذارید و مسئله را ثابت کنید. شبهه آقای هاشمی که چطور ممکن است سه چهار نفر بتوانند براندازی کنند دو جور قابل فرض است:

یکی این که چند نفر در اطلاعات نشسته اند تا اطلاعات را سرنگون کنند. یک فرض دیگر این است که یک سرویس اطلاعاتی و مغز متفکری دارد طراحی می کند برای براندازی. سه عنصر را پیدا کرده یا دوانده است. اگر این باشد همه این ها قابل فهم است.

من برایم مسئله حل شده است. البته چیزهایی هست که ممکن است محکمه پسند نباشد. یک محکمه داخل دل آدم است که آدم استفتا می کند. این یک قضیه کوچک و عادی نیست. شما کشف کنید یا نکنید، کسی را دستگیر کنید یا نکنید، مسئله برای من قطعی است. لکن، برای دستگاه اطلاعاتی این مهم است که این بخش را در بیاورد.

... به نظرم می رسد تمام نیرو را باید روی صادق [مهرداد عالیخانی] متمرکز کنیم. موسوی [سید مصطفی کاظمی] را جذب کرده اند. اما صادق نفوذ کرده است. این نفوذی است. یکی از سر رشته هایی که می توانید جلو بروید این آقا است و خیلی مهم است. این تیپ کار که انجام داده، جمع آوری کرده، خانه امن و تشکیل نیرو در آلمان داده، این کار یک سرویس است. برای ما که این کارها را نکرده. پس برای یک سرویس کرده که باید بگردید دنبال آن...

آقای خاتمی: همان طور که جنابعالی فرمودید، این از الطاف خفیه الهی بود. اگر عنایت خود رهبری هم نبود این پیگیری به نتیجه نمی رسید و جدّیت شما حاصل اصرار و پیگیری شماست. باید قدردان بود. من هم مطمئن هستم که به نتیجه خوبی می رسد. پرونده قتل ها را می توان زود به نتیجه رساند و پرونده اطلاعاتی را که مهم تر است وزارت اطلاعات دنبال کند. هم بذرهایی که پاشیده اند و شبکه مرتبطین این ها شناسایی شوند. البته یک پیشنهاد فوری برای افکار عمومی دارم چون همه دوستان و آقایان سؤالاتی می کنند، می گویند نکند او را کشته باشند.

مقام معظم رهبری: احتمال دارد به او برسانند که خودت خودکشی کن تا تو را به بیمارستان برسانند و ما ترتیب نجات تو را می دهیم بعد آنجا او را بکشند. این

احتمال را اگر ضعیف هم باشد نباید نادیده بگیرند.

آقای خاتمی: افکار عمومی مهم است و عده‌ای دامن می‌زنند. خارجی‌ها هم روی مسئله کار می‌کنند و بعضی روزنامه‌ها هم می‌گویند. تردید هم هست. من نگرانم که نظام آسیب ببیند. خط قرمز ما شما (مقام معظم رهبری) هستید از افکار عمومی که باید مصون بماند...»

۱۱- چنان‌که می‌بینیم، مقام معظم رهبری مسئله قتل‌های زنجیره‌ای را به عنوان عملیاتی از سوی سرویس‌های بیگانه به منظور تشدید تعارض میان دو جناح عمده سیاسی کشور و از این طریق براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران ارزیابی می‌کردند. بعدها، زمانی که متهمین پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در دادگاه محاکمه شدند و حکم آنان صادر شد، همچنان بر این دیدگاه استوار بودند. رهبری انقلاب در جلسه دیدار با دانشجویان دانشگاه امیرکبیر (۲۲ اسفند ۱۳۷۹)، همان دانشگاهی که در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۷ آقای حسینیان بار دیگر ادعاهای خود را، در تقابل با دیدگاه رهبری، تکرار کرد، به مسئله قتل‌های زنجیره‌ای پرداختند:

«سؤال: حضرت‌عالی در بیانات خود راجع به قتل‌های زنجیره‌ای از نقش بیگانه در این موضوع سخن گفتید. ولی در بررسی پرونده به این جنبه هیچ اشاره‌ای نشد بلکه ظاهراً کاملاً به عکس می‌نمود. لطفاً توضیح دهید.

مقام معظم رهبری: من در همان ابتدا که راجع به این مسئله پر جنجال و واقعاً مضر بحث کردم همین اظهار نظر را کردم. الان هم جز این اعتقادی ندارم. من دلم نمی‌خواهد که این بحث را دوباره زنده کنم چون این بحث برای کشور خیلی ضرر داشت. حادثه‌ای اتفاق افتاده بود. باید دستگاه اطلاعاتی و دستگاه قضایی این مسئله را حل می‌کردند. اما کشاندن آن به افکار عمومی، هیجان‌های کاذب درست کردن و اظهار نظرهای غیرواقعی و بعضاً صددرصد دروغ از اطراف و اکناف، فضای بسیار بدی درست کرد. بنابراین، من هیچ خشنود نیستم که این بحث‌ها مجدداً مطرح بشوند. خوشبختانه کار دادگاه هم تمام شد و این بحث‌ها خاتمه پیدا کرد. لیکن چون سؤال شده عرض می‌کنم.

من باز هم اعتقادم همان چیزی است که گفتیم. ببینید، این مسئله جنبه‌های مختلفی دارد. یک جنبه جنبه جنایی مسئله است. چند نفر وابسته به یک تشکیلات دولتی رفته‌اند و تعدادی را به قتل رسانده‌اند. این کار یک جنایت است و از این جنبه باید به آن رسیدگی شود. که این دادگاهی هم که تشکیل شد مطرح کرد که من فقط از جنبه جنایی به این مسئله رسیدگی می‌کنم، از جنبه

دیگر رسیدگی نمی‌کنم. یعنی، صلاحیت این دادگاه همین اندازه بود و رسیدگی هم کرد.

از طرف دیگر وقتی ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این قاتل‌ها نسبت به آن مقتول‌ها هیچ دشمنی و کینه شخصی و تراحم منافی نداشتند که بگوئیم با آن‌ها بد بودند و به همین دلیل آن‌ها را کشته‌اند. از طرف دیگر، مگر آن افراد از لحاظ سیاسی برای کشور بسیار مضر و خطرناک بودند تا فرض کنیم که این افراد برای دفاع از نظام رفتند و آن‌ها را کشتند؟ این طور نبود. من در خطبه نماز جمعه گفتم که یکی از این مقتولان [داریوش فروهر] دوست قدیمی دوران مبارزات و همکار دوره بعد از انقلاب اسلامی و در این اواخر هم دشمن بی‌ضرر ما بود. او از مخالفانی بود که واقعاً کم‌ترین ضرری برای نظام نداشت. بنابراین، این طور نبود که ما فرض کنیم یک انگیزه طرفدارانه از نظام موجب شد که این‌ها بروند و فلان کسی را که هیچ ضرری برای نظام نداشت بکشند.

از طرفی، سنگینی این کار برای نظام خیلی زیاد بود. یعنی، یک حالت ناامنی و بی‌اطمینانی ایجاد کرده بود. از همه بدتر، مورد تهاجم قرار گرفتن و زیر سؤال رفتن دستگاه امنیتی کشور بود. در اینجا یک ذهن عادی، ولو هیچ قرینه‌ای هم وجود نداشته باشد، به طور طبیعی چه چیزی بنظرش می‌رسد؟ آیا غیر از این است که دستی می‌خواهد دستگاه اطلاعاتی را خراب و نظام را بدنام کند و حالت ناامنی به وجود بیاورد و تهمت فشار بر مخالفان نظام را در دنیا و علیه جمهوری اسلامی شایع کند؟

هر ذهن ساده‌ای به این نکته پی می‌برد. البته، بنده در این زمینه قرائن زیادی هم داشتم. فقط این نکته نبود. اعتراف‌هایی هم که بعداً کردند این را ثابت کرد. اگر رسیدگی امنیتی دقیقی بشود و محاکمه دقیقی صورت گیرد، هیچ بعید ندانید که در این زمینه قرائن و شواهد روشنگری پیدا شود و در معرض دید قرار گیرد. منتها، این دادگاهی که تشکیل شد فقط از جنبه جنایی به این مسئله رسیدگی کرد. «(دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان، جلد ششم: مجموعه سخنرانی‌های مقام معظم رهبری پیرامون دانشگاه و دانشجو در سال ۱۳۷۹، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، چاپ اول، پائیز ۱۳۸۰، صص ۱۹۷-۲۰۰)

۱۲- به‌رغم این نگرش رهبری، از همان زمان شروع جنجال قتل‌های زنجیره‌ای دو گروه، با انتساب خود به دو جناح اصلی سیاسی کشور، کوشیدند تا قتل‌های فوق را به دستمایه تشدید تعارض میان جناح‌ها و از این طریق سوق دادن ایران به سوی جنگ داخلی بدل کنند.

افرادی مانند اکبر گنجی و عمادالدین باقی و برخی دیگر از دست‌اندرکاران و نویسندگان روزنامه‌های منسوب به «جناح دو خرداد»، با هدایت آقای سعید حجاریان و دوستانش، قتل‌های زنجیره‌ای را به جناح اصول‌گرا، که در آن زمان «جناح راست» خوانده می‌شد، و گاه تلویحاً یا تصریحاً به شخص رهبری انقلاب منتسب می‌کردند و روزنامه‌نگاران ضدانقلاب، به‌ویژه علیرضا نوری‌زاده، با تحلیل‌های خود به ایشان یاری می‌رسانیدند. در جبهه مقابل، از ۲۲ دی ۱۳۷۷، آقای حسینیان عملکردی مشابه را آغاز کرد و کوشید تا با انتساب قتل‌های زنجیره‌ای به جناح دو خرداد خط تشدید تعارض میان جناح‌های سیاسی اصلی کشور را تقویت کند. این عملکرد از سوی طرفین را می‌توان به عنوان دو لبه طرحی واحد برای براندازی نظام ارزیابی کرد.

عملکرد آقای حسینیان و برخی دوستانش، به‌رغم مواضع و تحلیل‌های روشن و صریح و مکرر رهبری، جنجال قتل‌های زنجیره‌ای را گستره‌ای بی‌سابقه بخشید. بدینسان، آقای حسینیان جبهه‌ای را در مقابل خط رهبری گشود و کوشید از طریق تحریک عواطف و احساسات کارکنان وزارت اطلاعات را به سوی خود جلب کند و در این زمینه تا حدودی نیز موفق شد. آیا این اقدام منطبق با مصالح نظام و بیانگر تقید وی به رهبری و ولایت فقیه بود؟ آیا این اقدام تضعیف دستگاه اطلاعاتی و کاستن از اعتقاد کارکنان وزارت اطلاعات به رهبری

و ولایت فقیه نبود؟

حدود بیست روز پس از مرگ مشکوک سعید امامی و در اوج تنش ناشی از جنجال قتل‌های زنجیره‌ای، در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ درگیری کوی دانشگاه و غائله‌ای جدید آفریده شد. در ۲ مرداد ۱۳۷۸ سوّمین اعلامیه «فدائیان اسلام ناب محمدی» منتشر شد. محورهای اصلی این اعلامیه چنین بود: ۱- انتساب حادثه کوی دانشگاه به جناح چپ، ۲- تهدید دفتر تحکیم وحدت، نهضت آزادی، دکتر پیمان و مطبوعات «دو خردادی»، ۳- گرامیداشت «اربعین شهادت حاج سعید اسلامی»، ۴- سعید امامی (اسلامی) در بازداشتگاه به‌وسیله غذای مسموم به شهادت رسیده تا پرونده مختومه و موسوی و عالیخانی (منتسب به جناح دو خرداد) تبرئه شوند. مضمون این اعلامیه منطبق با همان خطی است که آقای حسینیان از آن زمان تا به امروز دنبال می‌کند.

برای آشنایی با ابعاد عجیب تعارضی که آقای حسینیان آفرید به ذکر سه سند اکتفا می‌کنم:

سند اوّل، اعلامیه شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های فردوسی و علوم پزشکی مشهد است پیرامون «جنايات اخير و اظهارات رسانه‌های گروهی و برخی شخصیت‌های جناح راست» مورخ ۲۴ دی ۱۳۷۷. شکل دانشجویی فوق در بیانیه خود

می نویسد:

«اصولاً آقای حسینیان کیست؟ چکاره است؟ چه نقشی در جریانات اخیر دارد؟ اگر واقعاً ایشان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی است چرا این گونه غیرمستند به گزافه گویی پرداخته است؟ چرا در مقابل اظهارات خود هیچ گونه سند و مدرکی ارائه ننموده است؟... حرکت شجاعانه و مخلصانه رئیس جمهور و حمایت کامل رهبری معظم انقلاب از ایشان در پیگیری جریان قتل های اخیر، که منافع گروهی و جناحی جریانی خاص را مورد تهدید قرار داده است، بالاخره جناح انحصارطلب را به واکنش واداشته... به نظر ما اگر مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری با صراحت و قاطعیت با این عده برخورد نکنند امکان تبدیل ایران به الجزایری دیگر بعید نخواهد بود.»

سند دوم، تحلیل صادق صبا در بخش فارسی رادیو بی. بی. سی. (لندن) است در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۷۷ با عنوان «چراغ: زمینه دیگر بروز اختلافات عمیق جناح ها در ایران». صادق صبا گفت:

«پخش برنامه تلویزیونی «چراغ» زمینه دیگری فراهم کرد تا دو جناح میانه رو و محافظه کار در جمهوری اسلامی اختلافات عمیق خود را بار دیگر بروز دهند. جناح محافظه کار شدیداً از پخش این برنامه و رئیس رادیو تلویزیون حمایت می کند ولی جناح طرفدار آقای خاتمی خواستار برخورد شدید با آقای لاریجانی است. برنامه مذکور چنان خشم طرفداران آقای خاتمی را برانگیخت که از رئیس رادیو و تلویزیون خواستند تا از رئیس جمهوری به دلیل اهانت به او عذرخواهی کند.»

سومین سند، بیانیه جامعه انجمن های اسلامی بازار و اصناف تهران، مورخ ۲۷ اسفند ۱۳۷۷، است در دفاع از آقای حسینیان. در این بیانیه آمده است: «همین جریان [جبهه دوم خرداد] با پدیده قتل ها مراکز امنیتی، به ویژه وزارت اطلاعات، را هدف قرار داد که با افشاگری شجاعانه حجت الاسلام حسینیان کارشان به رسوایی کشید.»

۱۳- اساس تحلیل آقای حسینیان، از آن زمان تا به امروز، انتساب غیرمستند و دلخواه گرایش های سیاسی به متهمان و بازجویان قتل های زنجیره ای است. طبق تحلیل وی، در میان سه متهم اصلی قتل های زنجیره ای، سعید امامی منتسب به جناح راست و مصطفی کاظمی (موسوی) و مهرداد عالیخانی (صادق) منتسب به جناح چپ و هوادار افراطی آقای خاتمی بودند. قتل ها کار کاظمی و عالیخانی بود و سعید امامی هیچ دخالت و

مشارکتی در آن نداشت. اطرافیان رئیس‌جمهور او را بی‌گناه دستگیر کردند و کشتند. بدینسان، پدیده‌ای قتل‌های زنجیره‌ای توطئه «چپ‌ها» و هواداران دولت خاتمی در وزارت اطلاعات علیه نیروهای اصول‌گرای این وزارتخانه جلوه‌گر می‌شد. به سخنان آقای حسینیان در مدرسه حقانی (۱۳۷۸) توجه کنیم:

«قبل از این که این قتل‌ها آغاز بشود، من بیوگرافی آقای... سید مصطفی کاظمی یا به اعتبار ما آقای موسوی (موسوی شیرازی) [را می‌گویم]. آقای موسوی بچه استان فارس است... ایشان معروف بود در همان زمان از بچه‌های چپ استان فارس هست... در وزارت هم که بود معروف بود به چپ‌گرایی. در جریان انتخابات به شدت از جناب آقای خاتمی حمایت می‌کرد و این حمایت هم به قدری افراطی شده بود که بعد دیگر حتی طرفداران خود آقای خاتمی هم ناراحت می‌شدند... سعید اسلامی به قول خود این‌ها مخالف رئیس‌جمهور بود... ایشان کاره‌ای هم نبود در این اواخر و در زمان وقوع قتل‌ها ایشان به عنوان مشاور بود، مشاوره‌ای هم که دیگر منزوی شده بود و کسی هم استفاده‌ای از او نمی‌کرد. کسی که مسئول بود و پرونده حق داشت دستش باشد خود آقای موسوی بود که این پرونده‌ها را به دست می‌آورد به عنوان معاون معاون امنیت. به هر حال ایشان دستگیر شد و مدتی بعد هم آمدند و اعلام کردند که آقا خودکشی کرده... بازجوهای این‌ها چه کسانی هستند؟ دو نفر از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات. من حالا کاری ندارم به سابقه این‌ها. من خوب می‌شناسم این دو نفر را. یک نفر به نام مجتبی و یک نفر به نام مهدی... این دو نفر از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات هستند. چه طور شما این پرونده‌ای را که این قدر حساس هست داده‌اید دست بچه‌های چپ؟ ... بعد از این حرف‌ها آمدند یک راستی را هم انتخاب کردند. کسی را انتخاب کردند، یک فردی را که با این آقای سعید اسلامی دشمن خونی بود... وقتی من اعتراض کردم به آقای نیازی که چرا شما آمدید این بازجوها را گذاشتید؛ ایشان فرمودند که درست است این‌ها چپ هستند اما چپ‌های متدین هستند. گفتم: برادر، من نمی‌گویم بی‌دین هستند، وقتی که من از یک جناحی باشم دلم نمی‌خواهد علیه جناح خودم در بیاید. هر چند هم متدین باشم، نمی‌روم دنبال آن برای کشف...»

آقای حسینیان در میان متهمان قتل‌های زنجیره‌ای یک چهره اصلی را مسکوت می‌گذارد تا تصویر «جناحی» را که از پرونده ساخته فرونرزد. مهرداد عالیخانی (صادق) یکی از سه چهره مؤثر، و مؤثرترین فرد در اجرای قتل‌های زنجیره‌ای، بود و تمامی قتل‌ها با مشارکت و هدایت و حضور مستقیم فیزیکی او انجام شد. تحلیل‌های ارائه شده از

سوی «صادق» نقش اصلی در انتخاب سوزدهای قتل‌ها داشت و رهبری و هدایت عملیات نیز با شخص او بود. او همان کسی است که رهبری در جلسه سران سه قوه (اوّل تیر ۱۳۷۸) وی را عنصر مهم در کشف ارتباطات خارجی پرونده قتل‌ها می‌خوانند:

«به‌نظرم می‌رسد تمام نیرو را باید روی صادق [مهرداد عالیخانی] متمرکز کنیم. موسوی [سید مصطفی کاظمی] را جذب کرده‌اند. اما صادق نفوذ کرده است. این نفوذی است. یکی از سر رشته‌هایی که می‌توانید جلو بروید این آقا است و خیلی مهم است. این تیپ کار که انجام داده، جمع‌آوری کرده، خانه امن و تشکیل نیرو در آلمان داده، این کار یک سرویس است. برای ما که این کارها را نکرده. پس برای یک سرویس کرده که باید بگردید دنبال آن.»

صادق (مهرداد عالیخانی) به جناح راست منتسب بود و نزدیک‌ترین روابط را با سعید امامی داشت حتی در زمانی که سعید امامی در مقام مشاور وزیر از مسئولیت‌های اجرایی معاونت امنیت برکنار بود. صادق به خانواده عالیخانی تعلق داشت. پدرش، علی‌اصغر عالیخانی، پسر عمه دکتر علینقی امیرعالیخانی (معروف به دکتر عالیخانی) دولتمرد و وزیر سرشناس حکومت پهلوی دوّم و دوست و معاون امیر اسدالله علم، نخست‌وزیر و وزیر دربار و نفر دوّم حکومت پهلوی دوّم، بود. علینقی عالیخانی و برادرانش، مسعود و محمدباقر، نزدیک‌ترین روابط را با سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و اسرائیل داشتند. برادر کوچک، مسعود امیرعالیخانی (عالیخانی)، تحصیلات خود را در رشته کشاورزی در اسرائیل به پایان برد و از آن پس چهره اصلی شبکه سرویس اطلاعاتی اسرائیل در ایران بود. درباره ارتباطات مسعود عالیخانی با «سرویس زیتون» (موساد) اسناد متعددی موجود است. آقای حسین شریعتمداری در سرمقاله ۸ بهمن ۱۳۸۱ روزنامه کیهان به خویشاوندی نزدیک مهرداد عالیخانی (صادق) با مسعود عالیخانی، عضو برجسته شبکه «زیتون» (موساد) در ایران، اشاره کرده است.

از سوی دیگر، آقای حسینیان برای ارائه تصویر بسیط خود از تقابل دو جناح سیاسی در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، تمامی بازجویان را «دو خردادی» خوانده است. از میان سه گرداننده پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، آقایان مجتبی بابایی و مهدی قوام منتسب به «جناح چپ» بودند ولی آقای جواد آزاده، که سال‌ها در سمت معاون ضد جاسوسی وزارت اطلاعات جای داشت و بعدها گزارش خود از پرونده فوق را منتشر کرد (معروف به «جزوه هشتاد صفحه‌ای») از چهره‌های شاخص منتسب به «جناح راست» بود. آقای حسینیان برای حل این معضل به سادگی فرد فوق را به عنوان «دشمن خونی سعید اسلامی» معرفی می‌کند و پس از آن گرایش «راست» جواد آزاده را به کلی مسکوت می‌گذارد و به‌طور

مطلق بازجویان را «دو خردادی» می‌خواند! این روش به معنی دستکاری در واقعیت‌های تاریخی، آن هم در تاریخنگاری روز، است؛ در زمانی که موضوع تحقیق هنوز زنده و قابل شناسایی و بررسی است، برای دستیابی به نتایج دلخواه. این نتایج دلخواه همان آشفتگی است که آقای حسینیان طی دهه اخیر در مسئله قتل‌های زنجیره‌ای پدید آورده است.

۱۴- آقای حسینیان، ظاهراً، به حزب توده حساسیت خاص دارند و هر گونه گرایش هر کس در هر زمان، حتی در دوره نوجوانی، به مارکسیسم و حزب توده، از دید ایشان «ذنب لایغفر» است؛ حتی اگر این گونه افراد شخصیت‌هایی خدوم و فرهیخته چون زنده‌یادان احمد آرام یا کیومرث صابری فومنی (گل آقا) باشند. معهذا، ایشان کم‌ترین حساسیتی به پیشینه عضویت خانم همارخ اعتماد، مادر سعید امامی، و آقای محمود اعتماد، دایی سعید امامی، در حزب توده ندارند. خانم همارخ اعتماد (متوفی ۱۳۶۶ در تهران)، که مقبره سعید در کنار آرامگاه اوست، در دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عضو رسمی حزب توده بود و آقای محمود اعتماد، برادر همارخ، نیز در حزب توده عضویت داشت. معهذا، محمود اعتماد در سال ۱۳۳۵ با بورسیه حکومت پهلوی برای تحصیل در رشته پزشکی به انگلستان رفت. پس از انقلاب خانم همارخ اعتماد نفوذ معنوی فراوان بر خواهرزاده‌هایش، خانم کیوان اعتماد (همسر استیو فریمن آمریکایی، پیمانکار ساختمانی خاندان فرمانفرما) و خانم گیتی اعتماد داشت. خانم کیوان اعتماد هم‌اکنون ساکن نیویورک است. خانم گیتی اعتماد استاد معماری دانشگاه شهید بهشتی بود که به دلیل عضویت در سازمان چریک‌های فدائی خلق و اداره تظاهرات گروهی از بانوان علیه پوشش اسلامی (حجاب) در اوائل انقلاب از دانشگاه فوق اخراج شد. همسر خانم گیتی اعتماد، آقای معمارصادقی، نیز اهل شیراز و خویشاوند نزدیک دکتر جوان، مقام بلندپایه و رئیس ساواک در اروپا، بود. (جوان نیز همشهری ما و شیرازی بود!)

همان‌گونه که در یادداشت پیشین گفتم، دایی دیگر سعید، سرهنگ سلطان محمد اعتماد، در زمان شروع اقامت سعید در آمریکا وابسته نظامی سفارت ایران در واشنگتن بود. او در دولت نظامی ارتشبد ازهاری در مقام سرپرستی گروه جنگ روانی رادیو جای گرفت و پس از انقلاب به مدت هشت ماه توسط اداره اطلاعات نخست‌وزیری بازداشت و به اتهام ارتباط با افسران آمریکایی تحت بازجویی بود. یکی از پسرانش، به‌نام بهمن اعتماد که سعید در بدو اقامت در آمریکا (۱۳۵۵) مدتی در خانه او سکنی گزید، در سال‌های اخیر عضو «شورای ملی مقاومت» (وابسته به منافقین) در انگلستان بود. پسر دیگر به‌نام بهرام اعتماد نیز به عنوان منبع اطلاعاتی سرویس اطلاعات نظامی آمریکا

شناخته می‌شود.

چرا آقای حسینیان به این سوابق حساس نیست؟ معه‌ذا، برای افزایش دانش ایشان و کارمندشان [۱] درباره حزب توده و پیوندهای آن با اتحاد شوروی سابق مطالعه کتب تألیف یا ویراسته خود را توصیه می‌کنم که جدی‌ترین مآخذ نگاشته شده پس از انقلاب در زمینه فوق به‌شمار می‌رود: کژراه، خاطرات احسان طبری، خاطرات ایرج اسکندری، خاطرات نورالدین کیانوری (سه رهبر اصلی حزب توده که هر سه کتاب ویراسته من است) و نیز جزوه ۱۲۰۰ صفحه‌ای که در هفته‌های اخیر توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، با نام حزب توده: از شکل‌گیری تا فروپاشی، [۲] منتشر شده. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، این جزوه قریب به دو دهه در دانشکده اطلاعات تدریس می‌شد ولی به دلیل نیاز به اصلاح برای انتشار و بیماری و فقدان وقت کافی فرصت ویرایش و بازنویسی آن را نیافتم و به همان شکل ابتدایی، با درخواست من بدون ذکر نام مؤلف، منتشر شده است.

۱۵- من در بررسی خود، با صداقت کامل و با دغدغه تعلق به انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی، و واقعاً بدون قصد اهانت یا ایجاد شبهه مغرضانه در پیشینه ایشان، اشاره‌ای کوتاه به وجود بهائیان در موطن آقای حسینیان کردم: روستای صغاد آباده. متأسفانه، این امر برآشفته‌گی و اهانت شدید آقای حسینیان به من را برانگیخت. حسینیان در سخنرانی ۱۷ اردیبهشت خود در دانشگاه امیرکبیر گفت:

«روستای ما از متعصب‌ترین مناطق استان فارس است که قبل و بعد از انقلاب بهائی نداشته است. پدرم هم هنوز زنده و از متدینین و معتقدین است.» [۱]

شهرک کنونی دوازده هزار نفره صغاد با روستای ۴۰۰-۵۰۰ نفره صغاد سال‌های ۱۳۳۴ به بعد، که آقای حسینیان در آن پرورش یافت، متفاوت است. در سال‌های پس از انقلاب، به دلیل مهاجرت و جابجایی جمعیت ترکیب صغاد، مانند بسیاری مناطق دیگر دگرگون شده. برخی عشایر، از جمله عشایر ایل شش بلوکی قشقایی، و روستائیان مجاور به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. ولی در این تردید نیست که صغاد دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ ش. روستایی دارای سکنه قابل‌توجه بهائی بود. اصولاً منطقه آباده، و نواحی پیرامون آن، به عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق بهائی‌نشین ایران شناخته می‌شود. در رساله «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» نوشتم که فارس و مازندران، به دلیل کثرت جمعیت بهائی، تنها استان‌های ایران بودند که در سال ۱۳۴۵ ش. سه «مرکز امری» امور بهائیان هر یک از این استان‌ها را اداره می‌کردند. در فارس این سه مرکز امری در مناطق

زیر مستقر بودند: شیراز، آباده و نی‌ریز؛ و در مازندران، ساری و بابل و گرگان. [۱]

در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ ش. صغاد قطعاً روستایی با جمعیت قابل توجه بهائی بود. این امر در منابع متعدد تاریخی ذکر شده. در منابع بهائی نیز با شخصیت‌های سرشناس بهائی اهل صغاد مواجهیم مانند ملا مهدی تاشی صغادی، شاعر نامدار بهائی (متوفی ۱۳۳۶ ق. در ۸۰ سالگی در صغاد) که خانه پسرش، خلیل تاشی، در شورش سال ۱۳۳۴ ش. علیه بهائیان در شهر آباده به آتش کشیده شد و در سال ۱۳۴۰ ش. فوت کرد. (نعمت‌الله ذکایی بیضایی، تذکره شعرای قرن اول بهائی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع [۱۳۴۸ ش.])، ج ۳، صص ۲۴-۳۰) یا محمدحسین پورمختاری که از بهائیان یزد بود و به صغاد کوچید و در ۲ خرداد ۱۳۵۱ ش. در صغاد فوت کرد و «از ایشان ۹ فرزند در ظل امرالله باقی مانده است.» (مجله/خبر/امری، سال ۵۲، شماره ۷، تیر ۱۳۵۲، صص ۲۳۸-۲۳۹)

اگر آقای حسینیان، در پاسخ به شبهه من، اعلام کرده بود که «خانواده ما جزو خانواده‌های مسلمان صغاد بودند و با بهائیان در تعارض بودیم» یا حتی «همزیستی داشتیم» من قطعاً به تردید می‌افتادم و شبهه‌ام مرتفع می‌شد. ولی وی با انکار مطلق حضور بهائیان در روستای صغاد، «پیش و پس از انقلاب»، این شبهه را به فرضیه‌ای جدی بدل کرده است.

شیراز

سه‌شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۷